

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری بخش دوازدهم - ۱

یادمان های نوشتاری

به زبان های توده های ایرانی آسیای میانه پیش از اسلام (تا سده هفتم میلادی)

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۱۱ حمل (فروردین) ۱۳۹۵

یادداشت:

در این جا ترجمه فصل یازدهم جلد یکم کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، تدوین شده از سوی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان (برگ های 492-523) زیر نظر اکادمیسین لیتوینسکی و اکادمیسین رانوا، 1999 را (در دو بخش) خدمت پیشکش می کنیم که مربوط به زبان های ایرانی باستان و میانه از دو سوی پشته ایران اند.

شایان یادآوری است که این کتاب به زبان روسی به کمک وزارت فرهنگ تاجیکستان به یاری استاد داکتر علی اصغر شعر دوست در تهران چاپ شده است.

زبان های ایرانی:

زبان های ایرانی - گروه (خانواده) یی از زبان هایی از دید ژنتیکی خویشاوند اند که از زبانی که در ادبیات زبان شناختی (زبان شناسیک) «زبان مشترک ایرانی»، «زبان مشترک اصلی ایرانی» و یا «ایرانی کهن» نام گرفته است، زاده شده اند.

واژه ایران ریشه در کلمه «اریا» دارد. قبایل هندوایرانی (اریایی) باشند گستره آسیای میانه، پشته ایران و همواری های شمال هند، در دو هزار سال پ. م.، خود را با این نام می خواندند. به این معنا، کلمه اریا در سیماهای گوناگون دستوری در سروده های ریگویدا (میانه های هزاره دوم پ. م.) سنگنبشته های پارس، در اوستا و نیز در توپونیم ها (نامجاها)، انتروپونیم ها (نام های آدم ها یا نامکسان) و اتنونیم ها (نام های تباری) [و نیز هایدرونیم ها (نام های رودخانه ها و دریاچه ها) - گ.ک.] بازتاب یافته است.

دگردیسی (تحول) این واژه در زبان پارسی (تاجیکی) چنین می نماید: «ایران» پارسی کهن - (به زبان تاجیکی «اثران»)، در اوستا - ارثانم ویجو (پسانتر اثران ویج) - گستره بودوباش اریاییان (ایرانیان) - نام نواحی نیمه افسانه یی بود که در عهد ویرایش اوستا (سده ششم میلادی) همچون میهن نخستین یا خاستگاه (بنگاه) ایرانیان و در عین زمان میهن زرتشت ارزیابی می گردید.¹

زبان های ایرانی و زبان های هندی، شاخه واحد «هندوایرانی» (اریایی) گروه بزرگ زبان های «هندواروپایی» را می سازند.²

[در زمینه چونی و چگونگی و مسیرهای سرازیری و اسکان توده های اروپاییدی (هندو ایرانی) به پشته های ایران و هند، از سوی پژوهشگران فرضیه های گوناگونی ارائه گردیده است. - گ.ک.]

بر پایه فرضیه ت. و. گمکاریلیدزه و و. ایوانف،³ گستره جامعه هندواروپایی را می توان در مناطق دامنه های جنوبی قفقاز تا مناطق شمالی بین النهرین دجله و فرات جا داد. آغاز فروپاشی زبان نیایی هندواروپایی به دوره نه دیرتر از سده چهارم پ. م. و شاید هم به پیمانۀ چشمگیری پیش از آن مرتبط است. دیرین ترین جامعه زبانی که از زبان پرا-هندواروپایی (پیشین هندواروپاییان) جدا شده بود را بایسته است گروه دیالکت های اناتولی پنداشت.

در پی آن، جامعه «یونانی-ارمنی-اریایی» جدا گردید که در آینده به سه شاخه دیالکت های یونانی، ارمنی و هندوایرانی از هم فروپاشید. گستره تاریخی پرا- زبان (زبان پیشین) هندوایرانی بخش شمالی پشته ایران بود. پدیدارشدن قبایل هندوایرانی را در آن جا بایسته است به نیمه نخست هزاره سوم پ. م. مرتبط دانست.

هنوز در سرودهای ریگویدا نشانه های جداشدن گروه های خاص دیالکتی (که در آینده سرآغاز زبان های ایرانی را گذاشتند) در چهارچوب جامعه مشترک هندوایرانی به چشم می خوردند. منظور از برخی از هایدرونیم ها و توپونیم های جنوب خاوری ایران و افغانستان و نیز نامکسان هایی با ویژگی های خاص فونیتیکی اند.

نه دیرتر از سده دهم پ. م. و شاید هم پیش تر از آن، باشندگان ایرانی زبان در گستره تاریخی ایران غربی شناخته شده اند.

در اوستا که در اواخر هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پ. م. تدوین شده است، از یک سو پراکندگی ایرانیان خاوری در مناطق آسیای میانه و افغانستان شرح داده می شود و از سوی دیگر، کوچیدن های فزاینده قبایل ایرانی زبان، به ویژه ایرانیان خاوری از طریق آسیای مرکزی و گستره شمالی دشت های حومه کسپین در نزدیکی قفقاز شمالی و جزیره نمای کریمه که در هایدرونیم های اروپای خاوری (در نام های رودهایی چون دُن، دنیپر، دنیستر، دانیوب (به روسی دونای)) بازتاب یافته است. مواد باستانشناسی کشف شده در گستره شمال افغانستان (باختر قدیم) گواه بر کوچیدن قبایل هندوایرانی به جاهای تاریخی پراکندگی آنان از غرب از طریق پشته ایران می باشند.

فراوانی شمار بسیار واژه های ایرانی در زبان های فینی (فنلندی) و اوگری گواه بر دیرین تر مهاجرت قبایل ایرانی زبان از طریق آسیای میانه در جهات شمالی و غربی اند. 4 مگر، فرضیه گمکاریلیدزه و ایوانف از سوی محافل گسترده علمی حمایت نمی گردد. بیشتر پژوهشگران (تاریخ دانان، باستان شناسان و زبان شناسان) هوادار این دیدگاه اند که میهن نخستین توده های هندوایرانی را بایسته است در گستره جنوب خاوری اروپا [(در گستره میان رودهای

ولگا تا دانیوب یعنی در دامنه های شمالی قفقاز، جنوب غرب روسیه، جنوب اوکراین و بالکان-گ.) [جستجو کرد. درست از همین جا بود که در آغاز هندواروپاییان و سپس ایرانیان به گونه منظم مهاجرت نموده بودند. بخشی از ایرانیان، در آغاز دوره تاریخی در گستره آسیای میانه کنونی بودوباش داشتند. 5

در هزاره دوم پ. م. دیالکت های خاوری و غربی از هم جدا شدند. دست کم در اوایل هزاره یکم پ. م. دیگر تفاوت های چشمگیری میان آن ها رونما گردیده بود. 6 این تفاوت ها در نتیجه پراکنده شدن قبایل ایرانی و دور شدن و جدا شدن آن ها از هم دیگر پدید آمده بودند. مرز فرضی و شرطی جدایی میان دو گروه یاد شده، بیابان دشت کویر در ایران مرکزی شمرده می شود 7 که در خاور آن قبایل قدیم ایرانیان خاوری و در غرب آن ایرانیان غربی می زیستند.

نشانه های اصلی تقسیم شدن زبان های ایرانی به ایرانی غربی و شرقی بیشتر فونیتیکی (آوایی) و به پیمانه کمتر مورفولوژیکی اند.

سر از آغاز جدا شدن زبان های ایرانی از جامعه هندوایرانی (اریایی) تاریخ این زبان ها به گونه مفروض و مشروط به سه دوره تقسیم می شود:

1. ایرانی باستان (تقریباً از آغاز هزاره دوم پ. م. تا سده های چهارم- سوم پ. م.)
2. میانه (سر از سده های چهارم- سوم پ. م. تا سده هشتم میلادی)
3. نو (سر از سده هشتم میلادی تا به امروز) 8

این شیوه سنتی دوره بندی در کل مبتنی است بر شالوده دو نشانه: در نظر داشتن داده های زبان شناسیک و کرونولوژی (گاهنامه یا تقویم) مطلق. با این هم، در عمل هنگام تعیین مرزهای دوره های تاریخی تنها یکی از این دو نشانه در نظر گرفته می شود. برای مثال، مرز میان زبان های دوره های باستان و میانه بر پایه نشانه های صرفا زبان شناسیک تثبیت می گردد- «آن چه که بر جامانده و حفظ گردیده است» (و آن چه که از مجموعه ویژگی های تیپ باستانی حفظ نگردیده است)». نشانه کرونولوژی مطلق در این جا رلیوانت نیست. یعنی

بی ربط است و کارایی ندارد: سانسکریت کلاسیک و زبان «اوستایی» در محیط روحانی (مذهبی) حتا امروز هم کاربرد دارند.

آن چه مربوط می گردد به مرز میان دوره های [زبان های پارسی (ایرانی) - گ.ک.] میانه و نو، این مرز از روی کرونولوژی مطلق تثبیت می گردد - «زبان زنده (مرده) یا زبان قابل فهم (زبان غیرقابل فهم) در حال حاضر». اصل زبان شناختی مرتبط با قدمت یا نو بودن سیستم زبانی در این جا رلیوانت از کار بر نمی آید. یعنی بی ربط است و کارایی ندارد. برخی از زبان های دوره نو می توانند نسبت به زبان های دوره میانه دارای قدمت بیشتر باشند (برای مثال پشتوی امروزی در مقایسه با پارسی میانه)⁹. با این هم، به رغم همه نارسایی ها، این سیستم کرونولوژی برای مطالعه تاریخ زبان های ایرانی مناسب است و به پیمانه گسترده کاربرد دارد.

از جمله زبان های ایرانی شناخته شده دوره باستان، تنها از دو زبان یادمان های مکتوب مانده است - پارسی باستان و اوستا. از سایر زبان ها - اسکیتی (ساکی) و مادی - داده هایی به درجات متفاوت بیشتر با روش قیاسی (مقایسه یی) - تاریخی، احیا شده اند. ¹⁰

زبان پارسی باستان متعلق به گروه غربی زبان های ایرانی است. به این زبان سنگنبشته های یادمانی monumental (کتیبه های ماندگار) میخی نمای هخامنشیان (سده های ششم تا چهارم پ.م.) حک شده اند که بزرگترین و مهم ترین آن ها از دید محتوا کتیبه بیستون است که تاریخ آن به 519 پ.م. می رسد. این سنگنبشته در سه نسخه ایلامی، اکدی و پارسی باستان به ما رسیده است.

برای نوشتن متن پارسی باستان کتیبه بیستون به گونه اختصاصی سامانه ویژه دبیره (رسم الخط) میخی نما ابداع گردیده بود. دانشمندان چنین می پندارند که این خط اختراع دیوانداران و دبیران (کاتبان) آرامی و ایلامی بود.

در نوشته های میخی نمای پارسی باستان که با داوری از روی داده های اپی گرافیک (لوحه یی) می توان گمان زد که شتابزده ساخته شده بودند، آشکارا تاثیر دبیره (رسم الخط) ایلامی و آرامی احساس می شود.

به هر رو، خط میخی نمای پارسی باستان خاص برای نوشتن کتیبه های مانومنتال (یادمانی) به کار برده می شد. یعنی صرف برای سنگنبشته ها ساخته شده بود. خط میخی رایج در آن برهه، که در زبان های ایلامی و اکدی کاربرد داشت، برای نوشتن متون پارسی باستان مناسب و مساعد نبود. آفرینندگان خط میخی نمای پارسی باستان (به گمان غالب آرامی ها) اصول دبیره (رسم الخط) آرامی را به کار می بستند. دبیره میخی نمای پارسی باستان آمیزه یی است از ترکیب موفق خط سیلابی (هجایی) ساده (تنها هجاهای باز) و حرفی.

آن چه مربوط می گردد به ورناندازی (مقایسه) آن با خط اکدی و ایلامی، مشترکات این دبیره ها تنها در همانندی صرفا ظاهری (اشکال میخی نمای نشانه ها یا علایم) و کاربرد نگاره های رمزی یا ایدئوگرام ها¹ بود. (برای مثال، ایدئوگرام Xsh برای واژه شاه) 11

زبان اوستا زبان ناهمگون و نامتجانسی است که نمی توان آن را درست به یکی از گروه های زبانی خاوری یا غربی ایرانی متعلق دانست. همه تلاش ها مبنی بر شامل ساختن آن به گروه زبان های ایرانی شمال غربی (از سوی رایهیل، مورگن استرنه و...) و همین گونه به گروه زبان های ایرانی خاوری (هینینگ، نیوبرگ، بئنویست و...) قانع کننده از کار نبرآمدند.

زبانی که گات ها با آن تدوین یافته است، دیرین ترین بخش اوستا است که خود زرتشت را مولف آن می شمارند. در این حال، زبان متون اوستای جوان که متاخر می باشد، با متون

¹. ایدئوگرام ideogram – نگاره های رمزی، نوشته های تصویری، نشانه های رمز آلود، تصویرهای رمزی، سیمانما، سیمانگار، نمایشگر، نمایانگر، حروف تصویری، ایماها، تصویرهایی که اندیشه ها و باورها و نیز اجسام و اشیا و موجودات را در نمادها به نمایش می گذراند-گک.

گات ها متفاوت است. بیشترین تفاوت ها دارای بار کرونولوژیکی (گاهنامه یی یا تقویمی) اند. اما می توان همین گونه مجاز دانست که قسما دلیل این اختلافات زبانی، داشتن شالوده های دیالکتی گوناگون می باشد. در این حال باید به سنجش گرفته شود که زبان اوستایی گات ها بیشتر فرم انفرادی زبانی آخرین نماینده شعرسرایی عهد هندوایرانی است، در حالی که آفرینندگان زبان مقدس اوستای جوان نه تنها متون دارای سنین مختلف (هم کهن و هم جوان)، بل نیز دارای خاستگاه های متفاوت را پذیرفته بودند.

همانا دلیل بی قاعدگی و ناهنجارمندی پدیده های زبانی در متون اوستایی جوان همین است. متن اوستا احتمالا پیش از این که به رشته نگارش درآید، دستخوش دگردیسی های چشمگیر شده بود. بر زبان اوستایی روشن است دیالکت های زنده رایج در آن برهه تاثیر گذاشته داشته اند. دستنویس اوستا همچنین می توانست در روند بازنگاری های دبیران (کاتبان) دست خورده باشد.

و. ب. هنینگ به این نتیجه رسید که زبان اوستا جای ویژه یی را در میان زبان های ایرانی شرقی و غربی می گیرد.

چنین بر می آید که متن اوستا با دبیره ویژه اوستایی تنها در سده ششم میلادی در دوره ساسانی به رشته نگارش کشیده شده باشد. هر چند، در «دینکرد» (سده نهم) اطلاعاتی آورده می شود در باره آن که متون اوستا در عهد هخامنشیان به رشته تحریر درآمده بود اما بعدا از سوی الکساندر مكدونی آتش زده شد. پسان ها در عهد اشکانیان (در سال های 250 پ. م. - 226 م. پ. م.) دوباره از «زندان فراموشی» نجات یافتند و در دوره اردشیر متن مقدس به گونه نهایی تثبیت گردید. چنین بر می آید که در دوره فتوحات اعراب بخش هایی از متون مقدس از دست رفته باشد. اما در این دوره مولفان دینکرد چند بار بیشتر مواد اوستایی نست به متن دست نوشته یی که به آنان (سال 1278 و پس از آن) رسیده بود، در دست داشتند.

هنگام ساختن دبیره اوستایی همه نشانه های بدون ابهام (ساده و واضح) دبیره پهلوی و همه نشانه های دارای معانی متمایز یا متباین (تفاضلی یا متعدد) آن پذیرفته شدند. همین گونه

نشانه های اضافی ساخته شدند تا دبیره یی به دست بیاید که به گونه کامل همه حروف بی صدا و صدادار را با همه ویژگی های آوایی (فونیتیکی) آن بازتاب دهند. خط اوستایی از راست به چپ نوشته می شد.

متفاوت از پهلوی کتابی، هر حرف جداگانه نوشته می شد یا در موارد استثنایی با حروف دیگر به شکل پیوندی، متصل *ligature* پیوست نوشته می شد که به آسانی از هم فرق می گردید. در این دبیره ایدئوگرام ها و *diacritic* دیاکریٹیک ها یا حروف تمیز دهنده (تفکیک دهنده) وجود نداشت. هر حرف و هر عنصر یک کلمه پیچیده با نقطه از هم جدا نوشته می شد. 13

در دوره پارسی میانه، تفاوت میان زبان های ایرانی گروه خاوری و غربی نسبتاً آشکارا پدیدار می گردد. زبان پارتی (ارشکانی) مربوط پارسی میانه غربی و زبان های سغدی، خوارزمی، باختری و ختنی سکایی مربوط زبان گروه ایرانی خاوری می شوند.

زبان های ایرانی میانه به هر پیمانه هم که از هم فرق می شدند، همه آن ها را (به استثنای سکایی و باکتریایی یا باختری) یک عامل بسیار مهم با هم پیوند می داد- رسم الخط. زبان های سغدی، خوارزمی، پارتی و پارسی میانه از دبیره دارای خاستگاه آرامی کار می گرفتند. توسعه این دبیره از بسیاری از جهات از راه های موازی روان بود. از همین رو هم است که هنگام تحقیق پیرامون زبان های ایرانی میانه دبیره (رسم الخط) را می توان یک عنصر پیونده دهنده ارزیابی کرد. 14

در امپراتوری هخامنشی زبان آرامی و دبیره آرامی نقش اصلی را در مدیریت کشور به ویژه در پیوند با مراودات و مکاتبات مرکز امپراتوری با ساتراپ ها (از جمله سغد، خوارزم و...) بازی می کرد. معمولاً نامه ها را با رنگ روی چرم می نوشتند.

شمار بسیار اسناد کاری (در مصر) یافت گردیده است که شهزاده هخامنشی ارشام- استاندار مصر و اجنت های وی از سویز به دوستان و کارمندان شان به مصر فرستاده بودند.

در پرسپولیس پنجمصد تابلوگک گلی با خط آرامی یافت شده است. و نیز سکه هایی با قدمت سه صد سال پیش از میلاد که بر روی آن ها نامکسان هایی حک شده اند، که گواه کاربرد دبیره آرامی در ایران پس از باژگونی دودمان هخامنشی اند. با توجه به همانندی با سکه های کوشانی، چنین می پندارند که باید این سکه ها در گستره میانی رود آمو رایج بوده باشند.

خیلی مهم از همه، سنگنبشته بد حفظ شده به روی آرامگاه داریوش یکم در نقش رستم از کار برآمد که با دبیره آرامی یا به زبان پارسی متاخر و یا هم به زبان اوایل پارسی میانه تدوین شده بود و تاریخ آن سده سوم پ. م. تثبیت گردیده است.

سکه های فزونشمار شاهان کوچک (شاهک ها) و نیز اسناد اشکانی (پارتی) یافت شده از نیسا و آوروومان بر کار برد دبیره آرامی گواهی می دهند. با اطمینان می توان چنین پنداشت که زبان آرامی تقریباً در میانه های سده دوم پ. م. از سوی زبان های ایرانی رانده شده بود. اما با این حال، دبیره (رسم الخط) آرامی همچون دبیره زبان های ایرانی باقی ماند- با شمار فراوان ایدئوگرام های آرامی. گزینش ایدئوگرام ها به گونه دلخواهانه و خودسرانه نبود. ایدئوگرام ها را کاتبان می آموختند.

گذار به دبیره ایدئوگرافیک تدریجی بود: در آغاز ترتیب کلمات جای خود را به نحو زبان مادری (مطابق دستور زبان مادری) واگذار می کردند، هر چند flexion (انحنا، خمیدگی، انعطاف) آرامی باقی می ماند. در یک مرحله دشوار است معین کرد که ما با زبان بد آرامی سر و کار داریم یا با ایدئوگرافی ایرانی. در یک یا دو شکل سفت و منجمد شده خمیدگی flexion دیده می شود و اکنون دیگر می توان به گونه آشکار و دقیق خصلت ایدئوگرافیک خط را بازشناخت.

در زبان پارتی برای مثال، برای کلمه «پسر»، «فرزند» می نوشتند BR (که پور Puhr خوانده می شد). هر چند به معنای «پسر من» یا «فرزند من» بود. در زبان پارسی میانه -

BRH می نوشتند. با این که «پسرِ او» ، «فرزندِ او» معنا می داد. این بود که ضرورت آن پدید آمد تا به وظایف نحوی کلمه ها وضاحت داد. چنین چیزی از طریق افزودن تکمله های آوایی (فونیتیکی) نام نهاد یعنی از طریق افزودن انتهاها یا پایانه ها (endings terminals) های ایرانی به ایدئوگرام های سفت و منجمد شده محقق شد. چنین چیزی در همه زبان های ایرانی میانه دارای کرتر همانندی بود.

در ادبیات پارسی این نوع خط نام «هزوارش» (در پارسی میانه اوزوارشین، فعل اوزوار به معنای داشتن، آگاه شدن، پرسیدن) را گرفت که از دید ریشه شناسی با واژه ایرانی باستان «وار»- «پوشاندن» و «پرده انداختن» پیوند دارد. دلیل همانندی در سیستم ایدئوگرام ها عبارت است از تاثیر دیرپای زبان ایلامی که ناشی از مراودات خطی نسبتا گرانبار درازمدت بود.

همبودی (مشترک بودن) سامانه خط ایرانی دارای خاستگاه آرامی صرفا به کاربرد ایدئوگرام های زبان آرامی محدود نمی گردید ، بل همچنین بر خصلت کاربرد الفباء و مهارت های املائی هم گسترش می یافت.

تقریبا یک هزار سال پس از پذیرش الفبای آرامی، کاربرد نشانه های تفکیک کننده حروف diacritical جدا گردید. چنین کاری به دلیل همانندی فزاینده طرز نگارش برخی از حروف بود که خوانش را دشوار می ساخت. 15 با این هم، کاربرد نشانه های تفکیک کننده diacritical بار منظم نداشت: اکثر از قلم می افتاد و رعایت نمی شد.

دبیره باختری که برای نوشتن متون به زبان باختری به کار می رفت، برخاسته از خط رسمی Cursive مورب یا مایل (کج ایتالیک) یونانی بود که به گونه یی که می پندارند، در ساتراپ های هلنی شده دولت پیشین هخامنشی همچون ارثیه فرهنگی پادشاهی یونانی باختری تا سده نهم به کار می رفت. 16

برای نوشتن متون ختنی - ساکی دبیره براهمی نوع هندی و دارای خاستگاه هندی به کار می رفت. 17

با بررسی همه رسم الخط ها یا دبیره هایی که برای نوشتن متون ایرانی زبان به کار می رفتند، می توان دو گونه دبیره را از هم جدا کرد:

1- دبیره های رسمی و اداری که در آغاز در دبیرخانه های دولتی به کار می رفتند، اما سپس به سایر عرصه ها هم رواج یافتند.

2- دبیره هایی که برای نوشتن متون مذهبی (مانند دبیره های اوستایی، مانوی، سُریانی، «پهلوی کتابی»، دبیره سوترای سغدی Sogdian alphabet sutras) به کار می رفتند.

شایان یادآوری است که تقریباً همه دبیره های رسمی ایرانی میانه بر اساس دبیره آرامی به میان آمده بودند.

نارسایی های دبیره های رسمی ایرانی زبان و این که مذاهب میسیونری یا تبلیغی - تبشیری Missionary religions دارای خاستگاه زبانی بیگانه بودند از عوامل و علل اصلی یی بودند که کلیسای مسیحی ایرانی و مبلغان مانوی به خاطر آن ناگزیر گردیدند دبیره ویژه و کامل تری بسازند 18 (در این باره پسانتر خواهیم نوشت).

زبان های ایرانی میانه غربی و شرقی، به رغم تماس های تنگاتنگ و نزدیکی با هم بر شالوده چنین وسیله مهمی چون خط، از دید دستوری آشکارا راه های جداگانه یی را پیش گرفته بودند. به ویژه زبان های ایرانی میانه تیپ غربی در مقایسه با زبان های ایرانی باستان متحمل جهش های بزرگی گردیده بودند.

از دید مرفولوژی زبان های ایرانی باستان را می توان با سانسکریت و یونانی باستان مقایسه کرد. در حالی که تیپ ایرانی غربی میانه با زبان انگلیسی در یک تراز ایستاده است.

در زبان های ایرانی میانه غربی همه انتهاها یا پایان endings های اسمی ایرانی باستان از میان رفته بودند و همراه با آن ها همه کتگوری های حالت ها^۲ category and type of case و نوع ها (مذکر، مونث و خنثی)^۳ و دگرگونی های چشمگیری در سامانه افعال رخ داده بود.

از دیدگاه فونیتیک تیپ ایرانی میانه غربی در اثر از دست دادن انتهاها یا پایان های اسما و بسیاری از حروف صدادار کوتاه در هجاهای باز درون کلمه ها سرشار و غنی از هجاهای بلند شدند. بیشترین کلمه ها و واژه ها در زبان های ایرانی میانه غربی با حروف بی صدا می انجامند (پایان می یابند یا ختم می شوند).

تیپ خاوری زبان های ایرانی میانه از بسیاری از دیدگاه ها با زبان های ایرانی میانه غربی متفاوت بودند. در گام نخست، در زبان های ایرانی خاوری میانه پایان ها یا انتهاهای صدادار هم در اسامی و هم در افعال حفظ گردیده بودند و این گونه حتا کلمه ها به شکل جمع به بی صدا (کوتاه) می انجامیدند (پایان می یافتند، ختم می شدند)؛ وضعیتی که به خودی خود بسنده بود تا به دیالکت های ایرانی خاوری میانه کرکتر های بیخی دیگری بدهد.

در زبان های شرقی و غربی ایرانی میانه، قواعد اختصار ساختن یا مختصرسازی کلمه ها به گونه های مختلف عمل می کردند، که بیشتر بر حروف صدادار آغازین کوتاه تاثیرگذار بودند (به گونه مثال هُرمزدا Hurmazda در زبان سغدی و هُرامیزد Hura-mizd در پارسی میانه پهلوی و اشکانی که برگرفته از اهورامزدا ی ایرانی باستان (پارسی) اند).

و. ب. هینینگ برخی از تفاوت ها از دید تیپ زبانی میان زبان های سغدی و زبان های ایرانی غربی را خاطرنشان می سازد. در این باره می توان بهتر از هر چیزی با مطالعه نسخه های

^۲. Категории подлежа и рода

^۳. شایان توجه و بسیار مهم است دقت کرد که همانا در زبان های ایرانی میانه غربی بود که نوع های مذکر، مونث و مخنث از میان رفت و پسان ها این میراث را برای زبان پارسی دری نو بر جا گذاشتند. گ.

دست نویس (scraps) یافت شده در تورفان؛ داوری کرد. در بیشترین موارد این دست نوشته ها تکه، تکه یا پاره پاره (فراگمتال Fragmental) جداگانه اند. زبان این دست نوشته ها سغدی است. اما از روی تکه پاره ها یا فراگمت ها نمی توان محتویات contents آن ها را آشکارا دریافت. چون تنها انجمن ها associations، اجزای جمله ها particles، افعال کمکی auxiliary verbs، ضمائر pronouns دیده می شوند. در یک سخن، عناصری که در بر دارنده بار مفهومی کامل نیستند.

بر عکس در فراگمت های پارتی و پارسی میانه (ساسانی) محتوای متون قابل فهم و درک اند حتا با یک نگاه تند و گذرا. زیرا تقریباً هر کلمه در این جا دارای معنای مستقل می باشند.

مواد و مدارک مکتوب تثبیت شده و ضبط شده در باره زبان های رایج در گستره آسیای میانه در عهد باستان در دست نیست. با این هم، اوضاع زبانی در عهد باستان در گستره آسیای میانه و مناطق همجوار آن را می توان از روی مواد و مدارک ایرانی باستان، یونان باستان و شمار دیگری از منابع و آثار تاریخی و نیز به پیمانه معینی بر اساس مواد توپونومیک (گیتهایی یا جغرافی یا نامجاها) احیا کرد.

اهمیت بزرگی را یادداشت های کوتاه تاریخدان و جغرافی دان یونان باستان - استرابون (سده یکم پ. م. و سده یکم میلادی) دارد. او خاطرنشان ساخته بود که باشندگان باختر و سغد تقریباً آشکارا glottos paramikron بودند.⁴ چنین چیزی اجازه می دهد گمان برد

glottos paramikron.⁴

Glottos یا glottis - «چاکنای» - دهانه یا مدخل نای است که تارهای صوتی در آن قرار دارد. به تعریف زبان شناسی چاکنای، فاصله میان تارآواها است.

چاکنای مجموعه پرده های صوتی و فضای بین پرده هاست. چاکنای نقش مهمی در تولید اصوات دارد. همخوانی که با انسداد یا سایش در چاکنای تولید می شود را همخوانی چاکنایی می گویند.» (برگرفته از ویکی پدیا).

که در عهد باستان زبان های سغدی و باختری همچون دو دیالکت باهم نزدیک بوده اند. عین چیز را همچنین داده های توپونومیک هم تایید می دارند. 20

گستره اصلی گسترش زبان سغدی در عهد باستان و در اوایل سده های میانه عبارت بود از وادی های زرافشان و قشقه دریا، اوستروشانا و بخشی از وادی فرغانه و چاچ (تاشکنت کنونی). در سده های نخست میلادی زبان سغدی در دوردست ها در خاور سرزمین سغد در سمی ریچیا (هفتروود) در واحه ترکستان خاوری چین گسترش داشت - جایی که سغدیان شماری از کولونی های بازرگانی را در مسیر جاده ابریشم بزرگ بنیاد گذاشته بودند.

زبان سغدی در سده های چهارم تا دهم میلادی به شماری از گویش ها و لهجه ها فرو پاشید. از جمع دیالکت های فرونشمار زبان سغدی، مهم ترین آن ها دیالکت باشندگان سمرقند - پایتخت سغد بود که در شالوده دبیره و خط زبان سغدی نهاد شد و در روند چندین سده مهم ترین زبان ادبی، علمی و مذهبی و بازرگانی بین المللی در گستره آسیای میانه و آسیای مرکزی گردید. یافته های یادمان های مکتوب به زبان سغدی در گستره وادی های زرافشان، اوستروشانا و هفتروود دال بر آن اند که تا سده نهم میلادی زبان سغدی همچون مهم ترین زبان مراوده و مکالمه مانده بود. هر چند بافتار تباری این سرزمین ها بس رنگارنگ شده شده بود: در کنار سغدیان در سده هشتم در این جا گروه های تباری می زیستند که به دیالکت های ایرانی غربی سخن می گفتند و نیز یفتلی ها، تورک ها، فرغانه یی ها و عرب ها. 21

یکی از دیالکت های زبان سغدی هم اکنون نیز در سیمای زبان یغناپی (سغدی نو) به زندگی خود ادامه می دهد. 22

باختر کهن (به زبان پارسی باستان - Baxtris)، بخدی (Baxdi)، به یونانی قدیم - Baktra) منطقه تاریخی یی بود در راندمان علیا و میانی رود آمو که در شمال آن کوه

Para پارا هم به معنای دو گانه یا چند گانه است. - گ.

حصار و در جنوب آن هندوکش قرار داشت. در عهد ایران باستان (اوایل و میانه های هزاره یکم پیش از میلاد) باشندگان بلخ ایرانی زبان بودند- چیزی که در باره آن بی تردید هم داده های منابع تاریخی و هم توپونومیک (نامجاهای) باختری و هم نام های باختریان قدیم آمده به ویژه در اوستا گواهی می دهند. 23

در سده دوم پ. م. این منطقه را ساک ها و قبایل تخاری (کوشانی) گرفتند و [از همین رو- گ.] پسان ها در منابع به نام تخارستان (کشور تُخارها) یاد شده است و زبان آن هم به نام زبان تخاری.

به سال 1957 در سرخ کُتل (در شمال افغانستان) سنگنبشته یی یافت گردید (که در باره آن پسانتر خواهیم نوشت). به گونه یی که ماریک 24 دانشمند فرانسوی که برای نخستین بار این کتیبه را تثبیت و به گونه تحریری معرفی کرد، کتیبه به یکی از دیالکت های باختری قدیم نوشته شده بود که از سوی کوشانیان (برخاسته از محیط قبایل ساکی- تخاری و آمده از ترکستان خاوری به گستره بلخ)، پذیرفته شده و آن را فرا گرفته بودند.

ماریک پیشنهاد کرد تا زبان این سنگنبشته را «اُتیو- تخاری» بنامند. در این حال او خاطر نشان ساخت که در زمینه مورد نظر سخن بر سر زبان تخاری باشندگان تخارستان (باختر باستان) است، نه زبان تخارهای مستعار (سیرهای) باشندده کوچا و کاشغر که در گذشته به نام های زبان های تخاری A و تخاری B یاد می شدند و همین گونه منظور از زبان قبایل تخاری (کوشانی) هم نیست که در سده دوم پ. م. به باکتريا آمده بودند.

پس از چاپ مقاله هینینگ در سال 1969 زیر نام «کتیبه باختری» 25 نام زبان کتیبه سرخ کُتل به گونه نهایی قاطعانه به نام زبان باختری 26 پذیرفته شد.

در نیمه نخست سده هفتم یک زایر چینی به نام سیوان تسزان به این منطقه آمد و در گزارش خود نوشت که «در کشور تو- خو- لو (تخارستان) دبیره ویژه یی هست که 25

حرف دارد و به گونه افقی نوشته می شود و در بامیان هم کاربرد خط، آیین های مذهبی و سکه ها مانند پادشاهی تخارستان است و [اما] زبان اندکی فرق دارد.»

و در کشور کاپیسا «خط به پیمانه یی زیادی با خط تو خولو همخوانی دارد [اما] رسم و رواج ها، زبان و آیین های مذهبی بسیار از آن متفاوت است و اختلاف دارد.»

سپس سیوان تسزین گزارش می دهد که در شی - کیی - نی (شغنان) و در کشور شانگ - می (چترال؟) خط با کشور تخارستان یکی است اما زبان دیگری دارند. زائر چینی از وجود شمار فراوان آثار ادبی در کشور تخارستان هم یاد می کند. 27.

چنین بر می آید که ال - سامانی مولف عربی زبان سده دوازدهم نیز همین دبیره (رسم الخط) را در نظر داشته بود. به گزارش او در مناطق وشگرد (فیض آباد کنونی) و کوادیان (قبادیان) (شهر توز کنونی) الفبای ویژه یی هست که با آن کتاب هایی نوشته شده است. 28.

به باور ای. گیرشیویچ، کاربرد دبیره یونانی در زبان باختری در سده یکم پ. م. آغاز گردیده بود. در این هنگام زبان باختری به مرحله ایرانی میانه تکامل خود رسیده بود. اما وضعیت ایرانی باستان زبان باختری تثبیت نگردیده است.

در سده هفتم میلادی زبان باختری و دیالکت های ایرانی خاوری «گروه خاوری» در گستره تخارستان و خُتلیان گسترش پیدا نموده بود.

می توان گمان برد که چنین زبان هایی ایرانی معاصر مانند منجانی و ییدگا ادامه یکی از دیالکت های زبان باختری اند. هر چند از آن چه که در یادمان های مکتوب مانده است، متفاوت اند. 29

زبان خوارزمی که از سایر زبان های ایرانی خاوری با خودویژگی خود متمایز است، جایگاه میانی را بین زبان سغدی و زبان های ایرانی جنوب خاوری (مانند پشتو و...) می گیرد. مگر در عین زمان، مشترکات بسیاری با زبان های پارتی، اوستی و زبان اوستا هم دارد.

در لکسیکون زبان خوارزمی کلمه هایی حفظ گردیده که در اوستا هم آمده است. اما در دیگر زبان های ایرانی به مشاهده نمی رسد. (برای نمونه، به زبان خوارزمی «واس» (وس) به معنای سخن گفتن در اوستا به شکل واشا (وشه) آمده است).

زبان خوارزمی بر دو نوع است:

زبان خوارزمی کهن که در مکتوبات آرامی- خوارزمی ضبط گردیده است و زبان خوارزمی بعدی که در یادمان های مکتوب نوشته شده عربی- خوارزمی دیده می شود.

در عهد باستان دست کم تا سده های هفتم- ششم پ.م. زبان خوارزمی در گستره پهناوری رواج داشت. نه تنها در خود خوارزم (دلتای ریزشگاه رودهای آمو و سیر در دریاچه آرال) بل نیز در شماری از نواحی همجوار آن . 30

در سده های نخست میلادی دایره گسترش زبان خوارزمی تا مرز خوارزم کاهش یافت که در منابع عربی سده های میانه در باره آن سخن رفته است. دبیره یی که با آن اسناد خوارزمی پیش از اسلام نوشته می شد، از یک سو همانند با پارتی است و از سوی دیگر با کهن ترین خط سغدی.

در کل، خط خوارزمی یادآور خطی است که در «مکاتیب قدیمی سغدی» (که در باره آن پسانتر خواهیم نوشت)، تثبیت و ضبط گردیده است.

گمان برده می شود که خط سغدی کهن تا اوایل سده یازدهم هنوز کاربرد داشت. افتادن خوارزم به دست فاتحان عرب و نابودسازی یادمان های مکتوب قدیم، منجر به به میان آمدن دبیره یی نو بر شالوده الفبای عربی- پارسی گردید که برای نوشتن فونیتیک خوارزمی عیار

گردیده بود. آغاز کاربرد این الفبا برای خوارزمی شاید مقارن با سده دهم بوده باشد. زبان خوارزمی در سده چهاردهم بیخی از میان رفت و ناپدید گردید. 31

در عهد ساسانیان (سده های سوم- هفتم میلادی) در گستره آسیای میانه دیالکت های ایرانی غربی گسترش یافتند که بر شالوده آن ها در آینده زبان ادبی یی شکل یافت که پارسی، پارسی دری یا فارسی نام گرفت. این گونه، هنوز در آن دوره [در آسیای میانه-گک]. یک وضعیت دوزبانی پدید آمده بود که در آن هم به زبان های ایرانی خاوری و هم به زبان های ایرانی غربی سخن گفته می شد. زبان های پارسی میانه [ساسانی-گک]. و پارتی [اشکانی] همچون زبان های ادبی و مذهبی جوامع مانوی و مسیحی سغدی و باختری نقش بزرگی را بازی می نمودند. زبان پارتی (منطقه واقع در جنوب خاوری دریای کسپین) هنوز در دوره اشک ها (سده سوم پ.م. - سده سوم میلادی) زبان دولتی پادشاهی گردیده بود که در ترکیب آن افزون بر سراسر ایران کنونی، شماری از مناطق آسیای میانه هم شامل بود. از همین رو، یادمان های خطی پارسی میانه [ساسانی-گک]. (دست کم مانوی و مسیحی) و پارتی (اشکانی) بخش جدایی ناپذیر فرهنگ خلق تاجیک را می سازند. 32.

شرح و وصف زبان های ایرانی گسترش یافته در گستره آسیای میانه کامل نخواهد بود هرگاه یادآور نگردیم که در باختر افزون بر زبان باختری از زمان های قدیم دیالکت های گوناگون ساکی- تخاری و یفتلی هم وجود داشتند که بر شالوده آن ها زبان هایی شکل یافتند که اکنون به بنام زبان های پامیری یاد می شوند. دردمندانه از این زبان ها (زبان های ساکی، تخاری و یفتلی) یادمان های مکتوب بر جا نمانده است.

سر از نیمه دوم سده ششم با سرازیری توده های تورکی زبان به گستره آسیای میانه (میانرودان رودهای سیر و آمو) تعامل زبان های ایرانی و تورکی آغاز می گردد که با حدت بیشتر در گستره ترکستان خاوری رخ می دهد.

پی نوشت ها

- 1- «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستانی»، مسکو، 1979، ص. 11
- 2- همچنین دیدگاه دیگری هم هست که موجودیت گروه زبان های «هندوایرانی» در خانواده زبان های «هندواروپایی» را نمی پذیرد. هر چند نزدیکی آشکار زبان های ایرانی و هندوایرانی در حالت باستانی آن رد نمی شود. در این رابطه، «نشانه های مشترک ساختاری» ویژه زبان های هندی و ایرانی نه به دلیل زاده شدن آن ها از یک زبان نخستین اریایی مشترک فرضی، بل در گام نخست با آن توضیح داده می شود که دیالکت های پروتوایرانی (نیاایرانی) و پروتو هندی (نیاهندی) از زمان های بسیار قدیم دو دیالکت خویشاوند بسیار نزدیک زبان های هندواروپایی بودند، که هر یک از عهد مشترک هندواروپایی حجم بزرگی از دیالکت های مشترک دارای نشانه های ساختاری را به ارث برده بودند. بر پایه این فرضیه، پس از فروپاشی همبودی مشترک هندواروپایی، این دیالکت ها (هندی و ایرانی) با زیست باهمی در یک گستره مشترک زبانی، زمان درازی در تماس های تنگاتنگ جغرافی (گیتایی) و فرهنگی قرار داشتند که در نتیجه آن نوآیی های مشترکی برای هر دو دیالکت پدید آمدند. (ماکیف ای، «تیوری عمومی زبان شناسی مقایسه یی»- مسکو، 1977، برگ های 45-46)
- 3- گمکریلادزه ت. و.، ایوانف، و. و.، «زبان های هندواروپایی و هندواروپاییان»- جلد های 1-2، تفلیس، 1984
- 4- همان جا، برگ های 681-921.
- 5- عاصمف، م. س.، «پژوهش ها در باره تاریخ تباری آسیای مرکزی در عهد باستان (در دو هزار سال پ. م.) در دوره شوروی» // سمپوزیوم بین المللی «مسایل تباری تاریخ باستانی آسیای مرکزی»، دوشنبه، 17-22 اکتبر 1977، چاپ مسکو، 1978، ص. 18؛
- و نیز باباجان غفورف، «تاجیکان»، کتاب 1، چاپ دوم، دوشنبه، 1989، برگ های 33-35.
- [مساله «هندوایرانی» و به ویژه مساله در باره مکان و زمان ریختیابی جامعه مشترک «هندواروپایی»، از دشوارترین و پیچیده ترین مسایل علم تاریخ است.

(در باره مساله «هندواروپایی» در علوم معاصر نگاه شود به:

Die Urheimat der Indogerman. Ed. B. Schlerath.- Darmstadt, 1968;

Indo-Europeans. Ed. B. Cordona, H.Hoenigswald.- Philadelphia, 1970

و همچنین:

سافرونف و. آ، «میهن نخستین هندواروپایی»، شهر گورکی، 1989، برگ های 12-27

در تاریخ دور و دراز این مساله، فرضیه های رنگارنگ بسیاری مطرح گردیده است و چه بسا هم ضد و نقیض. با این هم، در این اواخر آهسته آهسته تیوری یی رو به ریختیابی است که با گذشت هر روز هواداران بیشتر و بیشتری پیدا می کند. بر پایه این تیوری، میهن نخستین هندواروپاییان دشت های کرانه های [شمالی-گک]. دریای سیاه و دریای کسپین (و شاید هم خاوری تر از آن) در هزاره های پنجم تا سوم پیش از میلاد بوده است. این تیوری از دید باستانشناسیک بهتر از هر کس دیگری کامل تر و متقاعدکننده تر از سوی گک. چایلد و م. هیمبوتاس مدلل و مستدل شده است. و در واقع هم، [این تیوری] به رغم نکات بحث برانگیز بیخی طبیعی در تعبیر و تفسیر برخی از جزئیات، در کل از بیشترین احتمال تاریخی برخوردار است: تیوری بسیار به خوبی در کانتکست عمومی تاریخ تباری هندواروپاییان و گستره جغرافیایی بودوباش شان می خواند و یه یاری آن بدون هر گونه دردسر مسایل خصوصی تاریخ هندواروپایی حل می گردد که به خودی خود نشانه صلابت، درخور اعتماد بودن و وثوق فرضیه شمرده می شود.

چندی پیش یک تیوری نو، اما بس شگفتی برانگیز از سوی ت. و. گمکریلادزه و. و. ایوانف مطرح گردید که در آن همه چیز برعکس پندارهای پیشین انگاشته می شود. این تیوری با توالی و ترتب عجیبی با طبیعت کلی روندهای تباری و مسیرهای کوچروی ها در نواحی مورد بررسی و فاکت های مشخص تاریخی در تناقض است. به رغم ارزشمندی بی چون و چرای کتاب این دو پژوهشگر که مواد و مدارک بس بزرگی را در زمینه مساله هندواروپایی گردآوری نموده اند، کانسپت مطروحه شان به هیچ رو نمی تواند تاریخ دانان را در پذیرش آن متقاعد گرداند.

به هر رو، پژوهشگران درکل، در بستگی از موقفی که در پرابلماتیک عمومی هندواروپایی می گیرند، همچنین به بررسی و ارزیابی مسایل جزئی تر تاریخ تباری هندوایرانی هم می پردازند. (برای نمونه نگاه شود به: ریچارد نلسن فرای، «تاریخ ایران باستان»، 1984، مونشن، برگ های 45-63، به زبان انگلیسی. یادداشت: این کتاب به زبان روسی هم ترجمه شده است. -گ.)

همچنین:

Schmitt R. Aryans- Elr.- vol 2- Fasc 7, 1987- p. 684-687

و نیز آثاری که در کتابنامه این اثر آمده است.

بر پایه پنداشت ها مبنی بر واقع بودن میهن نخستین هندواروپاییان در گستره دشت های شمالی اروپا آسیایی، نیاکان توده های هندوایرانی جدا شده از جامعه مشترک پروتوهندواروپایی، بایستی از این دشت ها به سوی جنوب به راه افتاده و نخست به واحه های کشاورزی آسیای میانه و سپس به پشته ایران و شمال هند رهسپار شده باشند. این چنین برداشت از دیرین ترین تاریخ هندوایرانیان تقریباً در میان همه تاریخدانان، زبانشناسان و باستانشناسان جا افتاده و از سوی همگان پذیرفته شده است و به راستی هم چنین تعبیر و تفسیری کامل تر از همه پنداشت های پیشین است که با فاکت ها و آنالوگ های تاریخی همخوانی دارد. با این هم، دیدگاه های دیگری هم اند که شماری پیرو و هوادار دارند. مانند فرضیه ارائه شده از سوی گمکریلادزه و ایوانف و نزدیکان شان که مهاجرت دیرین ترین هندوایرانیان را در مسیر مخالف می انگارند: از غرب ایران به خاور و شمال خاوری، به هند و آسیای میانه و سپس به دشت های اروپایی. اما این گونه باسازی (ریکنستروکسیون) گذشته های دور، در پهلوی آن که بر گمانه زنی های غیر قابل اثبات تکیه می زنند، با فاکت های دست داشته در تضاد و تناقض قرار می گیرند و همین گونه خلاف مسیر های حرکت و جهات کوچروی های تباری در گستره های یاد شده که مبتنی بر گواهی ها و داده های مدلل اند.

خود روند «اشغال» آسیای میانه و سرزمین های جنوبی تر از سوی هندوایرانیان بسیار دراز و پیچیده بوده است و از دید تاریخی نیز از سوی پژوهشگران به گونه های مختلف بازسازی می گردد.

مدت هاست (به ویژه پس از کشف رد پای دیرین ترین هندوایرانیان در آسیای قدامی در هزاره دوم پ. م.) گمان زده می شود که پیش از آمدن موجی از دشت نوردانی که با خود به آسیای میانه و پشته ایران گویش های دیرین ایرانی را به همراه آوردند، دست کم موج دیگری هم بوده است که عبارت بوده است از توده های هندوایرانی. کامل تر و مدلل تر از هر جایی، این دیدگاه در آثار ت. بارود بیان شده است.

اوضاع مشخص تاریخی اسکان نخستین قبایل ایرانی زبان به آسیای میانه نیز ساده نبود و هنوز از پرداز کامل و همه جانبه آن بسیار دوریم.

روشن است در بُعد باستانشناسی کارهای بسیاری انجام شده است. هر چند هنوز هم کارهای دیگری در پیش رو است. در این عرصه به ویژه پژوهش ها و کاوش های انجام شده از سوی استاد بانو کوزمینا که در آثار وی بازتاب یافته است، درخور ارجحاری است.

مبنایی در دست است گمان برد که نمایندگان موج نخست هندوایرانیان دارندگان فرهنگ گورستان های دخمه یی اواخر هزاره سوم - اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در دشت های اروآسیایی بودند که مرده های خود را با مراسمی در گورهای دخمه یی به خاک می سپردند. درست در همین هنگام فرهنگ همانندی (فرهنگ زمان بابا) در آسیای میانه پدیدار می گردد که تا افغانستان هم پخش می گردد [گه گواه بر سرازیر شدن این قبایل به این سرزمین ها است - گ.].

در مناطق کشاورزی آسیای میانه، باشندگان بومی به گمان غالب دارای خاستگاه غیر هندواروپایی (پروتودراویدی؟) که دارنده فرهنگ حفظ شده در سایت های

باستانشناسی گورکا نازماک V پنداشته می شوند، با قبایل هندوایرانی (اریایی) آمده از دشت های اروآسیایی آمیزش می یابند. اما تقریباً سر از ربع دوم هزاره دوم پ. م. در همه در مناطق کشاورزی و زمینداری آسیای میانه به جای فرهنگ های پیشین (از جمله فرهنگ «دشلی-سپلی» در گستره باختر (بلخ) آینده) فرهنگ نوی پدید می آید که بر فرهنگ نازماک VI چیره گردیده، جانشین آن می شود.

در اوضاع فراگیری بی چون چرای سنت های زمینداری و کشاورزی [از سوی مهاجران تازه وارد هندوایرانی-گ.ک.]، فرهنگ زمانه سیمای نوی را به خود می گیرد. به ویژه در سنت های خاکسپاری که در گذشته ویژه قبایل دشت نشین بود، دگرگونی هایی رونما می گردد و تغییراتی پدید می آید. این وضعیت امکان می دهد گمان برد که قسماً یا کلاً سیمای تباری باشندگان زمیندار پیشین آسیای میانه هم در اثر آمیزش با تازه از راه رسیدگان، به سخن دیگر نخستین هندوایرانیان، دگرگون شده باشد.

درست در همین هنگام، نخستین آثار حضور هندوایرانیان در آسیای قدامی هم به ظهور می رسد. امکان دارد «کافری ها» (نورستانی های کنونی باشند افغانستان) از بازماندگان این موج نخستین هندوایرانی بوده باشند. چنین می نماید که هنوز در سده های میانه، زبان های خویشاوند با زبان های کافری، در گستره به بارها پهناورتر از گستره امروزی بودوباش شان (از جمله در غور؟) پخش گردیده بود.

موج دوم هندوایرانیان با یادمان های فرهنگ اندرونفوا (دقیق تر فرهنگ های اندرونفوا) مرتبط دانسته می شود.

هنگامی که در مناطق زمینداری آسیای میانه رسم و رواج خاکسپاری دخمه یی پخش می گردید، در استپ ها در میهن نخستین این فرهنگ و خاستگاه هندوایرانیان؛ فرهنگ نوی پدیدار گردیده بود- فرهنگ کلبه نشینی.

دو نوع اصلی فرهنگ اندرونفوی- عبارت اند از فرهنگ های پتروفی- الاکولی و فُندروفی. آن چه مربوط می گردد به مناسبات متقابل همه این گروه های یادمان ها، در میان باستانشناسان از مدت ها پیش بدین سو کنکاش هایی داغی روان است. اما در تاریخ تباری توده های هندوایرانی آسیای میانه نقش برجسته و پیشتازی را چنین بر می آید که دارندگان فرهنگ های الاکولی و فُندروفی بازی نموده باشند. شاید دارندگان فرهنگ الاکولی با سنت های گور کردن مردگان با گرایش غربی آن، اریایی هایی دیرین ایرانی زبان بودند و دارندگان فرهنگ فُندروفی که مرده های خود را می سوختانند، با توده های دارای اتنوژنز اریایی هندی کدآمین پیوندهایی داشتند.

درست مانند آن چه که با آمدن موج نخستین رخ داده بود، با سرازیر شدن موج دوم هم دشت نشینان بار دیگر با باشندگان زمیندار بومی آمیزش یافتند. روشن است تماس ها همواره نمی توانست دارای بار صلح آمیز باشد. هر چه بود، در سده های پسین هزاره دوم پ. م. همین موج دوم زمینه ساز تعویض نو فرهنگی در مناطق کشاورزی آسیای میانه گردید و بار دیگر در فرهنگ کشاورزی و زمینداری، شماری از سازواره های فرهنگ دشتی وارد گردید.

سایت های باستانشناسیک «گورکا- یا-3» با قدمت اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره یکم پ. م.، به گونه تثبیت شده متعلق به قبایل ایرانی شمرده می شود. - هیات ویراستاران]

6. Kuiper F.B.I, Old East Iranian Dialects// Indo- Iranian Journal- 1976, -18 (1)- p. 251.

7. [مرزهای معین یادشده میان زبان های ایرانی غربی و شرقی را که به راستی اکثر در آثار تخصصی کشیده شده، می توان تنها با ملاحظات فراوان و اما واگرهای بسیار پذیرفت. نه در بست. دشت کویر را می توان مرز میان دو گروه زبانی یادشده ایرانی می توان پنداشت (راستش حتا در این مورد هم کار به آن سادگی نیست که برخی می پندارند). چنین بر می آید که تنها دوره میان تهاجمات بزرگ قبایل ساکی [و تخاری-گک]. از شمال و خاور به آسیای میانه در سده دوم پ. م. سرآغاز گسترش وسیع زبان های ایرانی خاوری در مناطق کشاورزی این سرزمین و رخنه گویش پارسی از غرب به سوی دور دست های خاور [در

دوره های هخامنشیان و ساسانیان-گک.], سر آغاز پهن شدن زبان های ایرانی غربی در آسیای میانه گردید.

روشن است در عهد باستان، بیابان دشت کویر نمی توانست کار چنین مرزی را انجام دهد. زیرا گستره ایرانیان «اوستایی» به هر پیمانه که آن را دقیق تر تعیین نماییم، باز هم بی تردید (با این کنون دیگر همه موافق هستند) در خاور بیابان واقع بود و زبان اوستایی را نمی توان نه به زبان های غربی و نه زبان های شرقی ایرانی متعلق دانست (البته، استناد به زبان اوستایی در این مورد مشخص تنها آن گاه ارزش دارد، هرگاه این زبان را یک زبان مذهبی ناب که با همه ویژگی هایش در اعصار بعدی تدوین یافته بود، نپنداریم).

8- «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستان»، مسکو، 1978، برگ 63.

هم چنین اُرانسکی ای. م.، «مقدمه یی بر فیلولوژی ایرانی»، مسکو، 1988، برگ 57.

9- ائدلمان د. ای.، «مسایل دوره بندی زبان های هندوایرانی فاقد یادمان های نوشتاری»// مجله «تازه های پژوهشگاه علوم»، 1972، شماره 3، برگ 116.

دوره بندی سنتی زبان های ایرانی به پیمانه چشمگیری منوط به دوره بندی یادمان های نوشتاری است یعنی دوره بندی یی که مبتنی است بر نشانه های فرهنگی- تاریخی. با این هم، در بسیاری از موارد، دوره بندی بر اساس نشانه های زبانشناسیک می تواند با دوره بندی بر اساس نشانه های فرهنگی- تاریخی مطابقت داشته باشد. برای نمونه نگاه شود به: اُرانسکی ای. م. «در باره تناسب دوره بندی تاریخ زبان با دوره بندی یادمان های نوشتاری (از روی مواد ومدارک زبان های ایرانی)»// مجله «زبان های جهان»، 1975، شماره 2، ص. 34.

10. آبایف، و. ای.، «گوش های اسکیتی- سارماتی» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستان»، ص. 272-364

و نیز:

Mayrhofer M. Die rekonstruktion des Medischen. Anzeigen der Phil.- hist. Klasse der Österreichischen Academie der Wissenschaften. Ig, 1968.

11. Brandeustein W. Mayrhofer M. Handbuch des Altpersischen.- Wiesbaden, 1964.- S.17-26; Hinz W. Neu Wege im Altpersischen.- Wiesbaden, 1973.-S.15-19.

12. Henning W. B. The Disintegration of the Avestic Studies // Henning W.B. Selected papers II .- Acta Iranica.- 1977.- Nr. 15.- P. 151-167.

[د. ای. ائدلمان هم به نتیجه گیری همانندی - آن هم بر اساس مواد فونیتیک (که به گونه یی که در بالا خاطر نشان ساخته شد، دارای اهمیت ویژه برای تقسیم بندی دیالکتولوژیک زبان های ایرانی اند) در پژوهش ویژه خود در باره فونولوژی زبان های ایرانی رسید: زبان اوستا در دیرین ترین و کهن ترین بخش خود با نبود سامانه خصوصیات نوآورنده - هم ایرانی غربی و هم ایرانی شرقی ... مشخص می شود. در این حال، زبان اوستا در تراز یک «پرا زبان» (زبان پیشینیان) در جا نزد و راه تکامل ویژه خود را پیش گرفت (هر چند هم از «پرا زبان» چندان دور نه). (نگاه شود به: ائدلمان، «دستور مقایسه یی زبان های ایرانی خاوری»، فیلولوژی، مسکو، 1986، ص. 217) - شورای ویراستاران]

13. «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی باستان» ص. ص. 136-138.

Compendium Linguarum Iranicarum. Herausgegeben von Rudiger Schmitt.- Wiesbaden, 1989.- S. 32-33; Alphabete und Schrift-Zeichen des Morgen- und des Abendlands.- Berlin, 1969.- S.21

14. Henning W.B. Mitteliranisch.- Handbuch der Orientalistik. Abt.1. Bd. 4, Iranistik. Abschn.1, Linguistik.- Leiden; Köln, 1958.- S.21.

15. همان جا، ص. ص. 21-22، 30-33

16. استیلین - کامسکی ای. م.، «زبان باختری» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی میانه»، ص. 317-319

17. هیرسینبرگ ل. گ.، «زبان ختنی ساکی» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی»، ص. 236/237

18. Sunderman W. Schriftsysteme und Alphabete im Alten Iran.- Altorientalistische Forschungen. Bd.12.H.1. 1985.- S.101-113.

19. فرای، ریچارد نلسن، «میراث ایران»، مسکو ترجمه روسی، 1992، ص. 72.

[این کتاب به پارسی هم ترجمه شده است - گ.]

[گزارش استرابون (جلد پانزدهم، ص. ص. 2، 8 - 727 تا 723 به شرح زیر است:

او در آغاز با اشاره به گزارش اثراتوسفثن Eratosthenes، مرز اریانا را معین می کند (از روی این مرزبندی چنین بر می آید که نه پارس، نه هند، نه باختر و نه سغد [و نه هم کابلستان-گ.]) هیچ کدام شامل گستره اریانا نمی شوند).

وی (استرابون) سپس ملاحظات خود را بر گزارش می افزاید: «اما نام اریانا بخشی از (کشورها یا سرزمین های) پارس ها و مادها را هم در بر می گیرد و همین گونه بر کشورها یا سرزمین های واقع در شمال: باختری ها و سغدی ها هم گسترش می یابد. زیرا هرگاه تفاوت های اندک را در نظر نگیریم، تقریباً همه آن ها همزمان اند.

بسیار مهم است منبع این گزارش را تثبیت کرد. تعیین مرز اریانا دقیقاً از روی گزارش اثراتوسفثن Eratosthenes داده می شود. زیرا با این گونه تعبیر و تفسیر، این مرز با یکی از sfragida ها - (بخش فرضی یی که روی آن اثراتوسفثن Eratosthenes زمین های مسکون را از هم جدا می کند) مطابقت دارد. روشن است که مرزهای این بخش ها نیز فرضی اند و در این مورد با ساحه اریانای تاریخی [ایران] مطابقت نداشتند. از همین رو، استرابون توضیحات بایسته را بر آن می افزاید. اما پرسش در این است که آیا او در توضیحات اضافی خود باز هم به اثراتوسفثن تکیه داشته است یا آن را از کدام منبع دیگری برگرفته است؟

برگر- ناشر فراگمنت های اثراتوسفثن بر آن است که «جایز نیست نقل قول را به تعیین مرزهای اریانا منوط کرد».

(Berger. H. Die geographischen Fragmente des Eratosthenes – Leipzig, 1889-s. 242)

دانشمندان دیگر ترجیح می دهند توضیحات را به مگاسفثن یا آپلودور نسبت بدهند.

(Tomaschek W. Ariana- RE, II (I), 1896-p. 814)

به راستی، هم مگاسفثن و هم آپلودور باختر را حتا همچون نگین کل اریانا می پنداشتند.

(نگاه شود به: استرابون، XI، 11، 1-ص 516)

با این هم، هر چه بود، تعلق داشتن این توضیحات به Eratosthenes از دید ما بیشتر محتمل است. سخن بر سر آن است که Eratosthenes در نوشتن شرح و وصف آسیای میانه بیشتر از

آثار مولفان عهد الکساندر مکدوننی بهره گرفته بود. و درست در آثار تاریخ نویسان الکساندر می توان فاکت هایی را یافت که بر اساس آن به گمان غالب این توضیحات مدلل شده بودند.

در یکی از صحنه های تراژیک جنگ برای مکدوننی ها در سغد، فرموخ لیک (اهل لیک؟) ترجمان که زبان های باشندگان بومی را نیک می دانست، خودنمایی می کند. (نگاه شود به: آریان، آناباسیس، جلد چهارم، ص. ص. 3، 7، 5، 3)

بیشتر از او به گونه مستقیم در هیچ حایی یاد نمی شود. اما چنین بر می آید که از وی بی آن که نامش گرفته شود، در یک صحنه قدیمی تر یاد می کنند: یک نفر لیک که زمانی اسیر بود، در خدمت الکساندر او را در لشکرکشی به پرسپولیس همراهی می کرد (کورتسی، جلد پنجم، ص. ص. 4، 4، 10-13؛ جلد پنجم - دوازدهم؛ دیودور، جلد هفدهم، ص. ص. 58، 5، 6؛ پولوتراخ، الکساندر، 37؛ پولین، جلد چهارم، ص. ص. 3، 27؛ آریان، آناباسیس، جلد سوم، ص. ص. 8، 4)

این گونه، این آدم لیک که زبان پارسی را نیک می داند، با رسیدن به سغد (جایی که در گذشته هیچگاهی آن را ندیده است) در رکاب الکساندر، می تواند به زبان های بومی سخن بگوید [و به آسانی نقش ترجمان را بازی نماید]. روشن است چنین چیزی تنها در صورت نزدیکی بسیار زبان های سغدی و پارسی [باستان] آن برهه ممکن بوده می تواند. عین چیز در باره زبان باختری هم صدق می کند.

اما چنین می نماید که چنین چیزی به دشوار می توانست ممکن باشد هرگاه منظور ما از زبان های سغدی و باختری عصر الکساندر همان زبان های ایرانی خاوری شناخته شده از روی یادمان های هزاره یکم میلادی باشد.

[یعنی زبان پارسی باستان هخامنشی با زبان های باختری و سغدی بسیار نزدیک بوده اند. برعکس، زبان های ایرانی شرقی دوره های کوشانیان و یفتلیان و همین گونه زبان های

سغدی و ... از زبان های ایرانی غربی مانند زبان های پارتی و ساسانی متفاوت بوده اند. دلیل آن چند چیز می تواند باشد:

یکی سرازیر شدن توده های ساکی و کوشانی (و سپس هپتالی و کیداری و خیونیان) از گانسو و تورفان و کاشغر و... به گستره آسیای میانه و ایران شرقی (افغانستان کنونی)، دو دیگر، راهیابی آیین بودایی، تاثیر زبان های هندی، چینی، تبتی، مغولی و تورکی از مسیر راه ابریشم بر این دو گستره و از سوی دیگر، نیز نزدیکی زبان های پارتی و ساسانی با ارمنی و زبان های رایج در بین النهرین و همین گونه راهیابی آیین های یهودی و مسیحی به گستره ایران غربی. -گ.ک.]

به هر رو، زبان های اسکیتی [(که از زبان های ایرانی خاوری به شمار اند) -گ.ک.] معاصر الکساندر متفاوت از زبان های باختری و سغدی به زبان پارسی [باستان هخامنشی -گ.ک.] چندان نزدیک نبودند. از این جا می توان چنین نتیجه گیری کرد که زبان های ایرانی باشندگان زمیندار آسیای میانه اعصار پیش از تهاجم بزرگ قبایل اسکیتی [و تخاری -گ.ک.] در سده دوم پ. م. به زبان های ایرانی غربی نزدیک بوده اند تا به زبان های ایرانی شرقی قبایل ساکی یا دست کم میان این دو گروه یک وضعیت میانی را داشتند] - شورای ویراستاران.

20- خرامف، آ. ل.، «بار دیگر در باره topoformants سغدی» // پیک پژوهشگاه علوم تاجیکستان شوروی، شعبه علوم اجتماعی، 1968، شماره 3 (53)، ص. ص. 85-89

21- لیفشیتس و. آ.، خرومف آ. ل.، «زبان سغدی» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی میانه»، ص. ص. 347-350

22- خرومف آ. ل.، «زبان های ایرانی نو»، مسکو، 1987، ص. ص. 644-701

23- استیلین - کامنسکی ای. م.، «زبان باختری»، ص. ص. 314-315

24. Maricq A. Lagrande inscription de Kaniska et, letectokharien, l'ancien langue de la Bactriane// JA.-1958, 246.-P. 384.

25. Henning W.B The Bactrian inscription// BSOAS.-1960.-Vol. 23.-pt1,-P. 47-55.

26- [به راستی، زیر تاثیر اتوریت هینینگ، شمار بسیاری از پژوهشگران (هر چند نه همه) اکنون زبان اصلی سنگنبشته کوشانی را باختری می پندارند. اما از دید تاریخی چنین پنداشتی

به هیچ رو مدلل نیست. خود هینینگ در تایید دیدگاه خود بر آن تکیه می زند که زبان سنگنبشته سرخ کتل وضعیت میانی را بین زبان پشتو و زبان ییدگاه- منجی از یک سو و زبان های سغدی، خوارزمی و پارتی از سوی دیگر دارا است. (نگاه شود به:

Henning W. B. The Bactrian Inscription)

اما این وضعیت زبانی در منطقه مورد نظر نه پیشتر از اوایل عهد ایرانی میانه، پس از سرازیری قبایل اسکیتی در سده دوم پ.م. تثبیت شده بود. برای عهد ایران باستان مبنایی هست تا (به گونه یی که در بالا خاطرنشان ساختیم) وضعیت دیگری را گمان زد. افزون بر این، چنین چیزی یک حادثه بسیار بی نظیر می بود هرگاه دودمان شاهی برخاسته از فاتحان کوچی، زبان باشندگان بومی را زبان نخست رسمی سنگنبشته های یادمانی خود بر می گزیدند.

اشکانیان زبان بومی پارتی را برای مراودات و مکالمات روزمره به کار می بردند، اما نه برای سنگنبشته های شاهی. هخامنشیان دبیره ویژه یی را برای زبان مادری پارسی خود بر گزیدند که آن را برای نوشتن نسخه نخست سنگنبشته های شاهی به کار بیردند. هرچند کاتبان آرامی، اکدی و ایلامی را در خدمت داشتند.

و به راستی، با آن که تاریخ کاربرد خط در عصر کوشانی تثبیت نشده است (سده یکم یا دوم میلادی)، کوچکترین اشاره یی به آن نیست که چنین خطی پیش از به قدرت رسیدن کوشانیان و یا حتا تا آمدن تخاریان (یوئه شی ها یا ماهبانویان) کوچی به باختر وجود داشته است. افزون بر آن، برخی از داده ها از جمله داده های مشاهدات جغرافیایی تاریخی دال بر آن اند که این خط می توانسته است تنها پس از تهاجم اسکیت ها در سه دوم پ.م. به گستره باختر پدید آمده باشد.

(Gershevith I. Bactrian Literature.- CHI . 1983- vil.3 (2). – p. 1255).

بنا بر این، احتمال آن بیشتر می رود که زبان سنگنبشته سرخ کتل- زبان تخاریان (کوشانیان) آمده به باختر باشد، همان گونه که در گذشته بسیاری از دانشمندان می پنداشتند تا این که

زبان باختریان بومی. در واقع، نام این زبان «تخاری» است (نگاه شود به: «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های پارسی باستان»، مسکو، 1974، ص. 16)

با این هم، باید به سنجش داشت که کاربرد نام زبان تخاری برای زبان سنگنبشته سرخ کتل پیچیدگی های ترمینولوژیکی را به بار می آورد. زیرا در علم لینگویستیک (فقه الغه) این نام به زبان دیگری داده شده است [منظور زبان سیرها یا تخاری های مستعار است که به اشتباه تخاری خوانده شده بودند-گک].

27. Pelliot P. Tokhrien et Koutheen// JA.-1934.-224.-P.50

اُرانسکی، ای. م.، «زبان های ایرانی در پرتو تاریخ»، مسکو، 1979، ص. ص. 22-23.
28. برتلد، و. و.، «در باره مساله زبان های سغدی و تُخاری»، کلیات آثار، ج. 2، (2)، مسکو، 1964، ص. 496

و نیز اُرانسکی، ای. م.، «زبان های ایرانی در پرتو تاریخ»، مسکو، 1979، ص. ص. 22-23.
29. استبیلین - کامنسکی، «زبان باختری»، ص. 346

30. [روشن است هیچگونه مواد و مدارکی که گواه بر گسترش زبان خوارزمی در سده های ششم - هفتم پ. م. به این پهنا و دامنه بوده باشد، در دست نیست (و در کل، یادمان های زبان خوارزمی با چنین قدمتی هم وجود ندارد). آن چه که مولف نوشته آورده است، مبتنی بر فرضیه «خوارزم بزرگ» است که برای نخستین بار از سوی مارکورت مطرح گردیده بود و پسان ها از سوی هنینگ و گیرشیویچ و شمار دیگر از دانشمندان پشتیبانی و به آن مفهوم تازه یی بخشیده شده بود که آن را با سنت های زرتشتی پیوند می زد. طبق این فرضیه، پادشاهی باستانی خوارزم که با آن پادشاهی کاوه و یشتاسپ (در سده های هفتم - ششم پ. م.) (در دوره زرتشت) پیوند زده می شود، در بیرون از گستره واحه خوارزم پهن بود و مرو و هرات را هم در بر می گرفت. اما چنین پنداشتی تنها یک فرضیه است. آن هم فرضیه روی هم رفته بس سست و لرزان که مبتنی بر منابع نیست. ما در زمینه در بالا به تفصیل توضیحات داده ایم. - شورای ویراستاران]

31. لیفشیتس و. آ.، «زبان خوارزمی»، در «فرهنگ دانشنامه یی (دایره المعارفی) لینگویستیک»، مسکو، 1990، ص. 573-574.

32. راستورگویوا و. س.، مولچانووا ای. ک.، «زبان پارسی میانه» در کتاب «مبانی زبانشناسی ایرانی: زبان های ایرانی میانه»، مسکو، 1981، ص. 146/6؛

و نیز:

راستورگویوا و. س.، مولچانووا ای. ک.، «زبان پارتی»، در «فرهنگ دانشنامه یی (دایره المعارفی) لینگویستیک»، مسکو، 1990، ص. 491،

و همچنان:

مولچانووا ای. ک.، «زبان پارسی میانه»، همان جا، ص. ص. 368-369

و نیز:

Sonderman W., Parthisch.- Compendium, S. 114-137,

Sonderman W., Mittelpersisch.- Compendium, S. 138-164.